بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ (4)

چهارشنبه 05- 09- 1433؛ 04- 05- 1391؛ 25- 07- 2012

I. شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ

1. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهِينُونِي: ستایش خدای راست، که واگذاشتم بر خودش، و در نتیجه، گرامی‌ام داشت، و واگذارم نمی‌گرداند به مردمان تا تحقیرم کنند.

در دعای عرفه پدر شهیدش، حسین بن علی علیهما السّلام چنین آمده است، "إِلهِي إِلى مَنْ تَكِلُنِي إِلى قَرِيبٍ فَيَقْطَعُنِي أَمْ إِلى بَعِيدٍ فَيَتَجَهَّمُنِي أَمْ إِلى المُسْتَضْعِفِينَ لِي وَ أَنْتَ رَبِّي وَ مَلِيكُ أَمْرِي؟ " (بار الها، به چه کسی واگذارم می کنی؟ به خویشاوندی که از من بِبُرَد، یا بیگانه‌ای که مرا از خود دور کند، یا به کسانی که خوارم سازند، در حالی که تو پروردگار من و زمامدار کارم هستی؟!)

گویی این حمد و شُکر اجابت آن دعای سیّد شهداء، امام احرار، و مقتدای عارفان بوده باشد. جای شُکر و ثناء است که بنده به غیر خدای خود محتاج نباشد، چه این کرامت و عزّت اوست که مولایی کریم و عزیز دارد، گرامی می‌دارد عبادش را با عهده‌دار امورشان شدن و کفایت نمودن همه حاجاتشان، و غیرت می‌وزد بر آنها، و محتاج غیر خود نمی‌گرداندشان تا تحقیر گردند و خوار.

حافظ:

به داغ بندگی مردن بر این در — به جان او که از ملک جهان به
گدایی در جانان به سلطنت مفروش — کسی ز سایه این در به آفتاب رود

سعدی:

سر ما و آستان خدمت تو — گر برانی و گر ببخشایی

2. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّي: و ستایش خدای راست، که محبّت می‌ورزد با من با این که او بی‌نیاز است از من. این سخن کسی که تحقّق دارد به مقام عبودیّت، و شهود می‌کند اسرار بندگی را، و می‌داند که وقوف بر باب حقّ در لباس بندگی پوشیدن اسرار اصطفائیت و محبّت است از چشم طرد شده ازل، ابلیس لعین، و قبیله او. چون اقتضای حکم قهر او بر آنان طرد و حرمان و حجاب بود، حقّ تعالی اولیاء برگزیده خود را عبد نامید تا هدف کینه و عناد و عدوات شیاطین حسود نباشند، و چون از محبوب و معشوق سخن نتوان گفت، او را را محبّ و عاشق نامیدند.

ابن عطاء:

سُبْحان است آن که پنهان داشت سِرّ خُصوصِیّت را با ظُهورِ بَشَرِیَّت، وَ ظَاهر نمود عَظَمَتِ ربوبِیَّت را در إظْهارِ عُبُودِیَّت.

در مصباح الشریعة (باب 100) چنین فرموده است: "الْعُبُودِيةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّة" (بندگی، جوهری است که کنه آن ربوبیّت است)

مولانا، دفتر اوّل مثنوی:

عقل در شرحش چو خر در گِل بخفت — شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

در غزلیّات نیز به همین معنی چنین اشاره میفرماید:

پرسید یکی که عاشقی چیست — گفتم که مپرس از این معانی
آنگه که چو من شوی ببینی — آنگه که بخواندت به خوانی

ولی حقیقت همان است که سیّد الساجدین و زین العابدین، علی بن الحسین علیهما السّلام در کمال ادب فرمود، که حقّ تعالی محبّت می‌ورزد با او با این که بی‌نیاز و غنی است از او، پس محبّ حقّ را هیچ نیازی نیست، و عاشق و معشوق خود اوست، محبوب خود را در ازل بر می‌گزیند. در اشاره بر حبّ ازلی حقّ با اولیاء خود، خواجه عبدالله انصاری چنین می‌فرماید: الهی کجا باز یابیم آنروز که تو ما را بودی و من نبودم ، تا باز به آن روز رسم میان آتش و دودم.

به مصداق "المؤمن مرآة المؤمن"، عاشق و معشوق را فرق نتوان نهاد، عاشق و معشوق دو آینه‌ای باشند برای یکدیگر، مشتاق دیدن خود در دیگری، و چون به هم رسند و روی در روی شوند، حیرت در حیرت باشد، و کس نداند کدام عاشق است و کدام معشوق، چه هر دو اوست.

مولانا، در دفتر سوم مثنوی:

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو — که نه معشوقش بود جویای او
لیک عشق عاشقان تن زه کند — عشق معشوقان خوش و فربه کند
چون درین دل برق مهر دوست جست — اندر آن دل دوستی می‌دان که هست
در دل تو مهر حق چون شد دوتو — هست حق را بی گمانی مهر تو
هیچ بانگ کف زدن ناید به در — از یکی دست تو بی دستی دگر

تشنه می‌نالد که ای آب گوار — آب هم نالد که کو آن آب‌خوار
جمله اجزای جهان زان حکم پیش — جفت جفت و عاشقان جفت خویش
هست هر جزوی ز عالم جفت‌خواه — راست همچون کهربا و برگ کاه
آسمان گوید زمین را مرحبا — با توم چون آهن و آهن‌ربا
آسمان مرد و زمین زن در خرد — هرچه آن انداخت این می‌پرورد

مولانا، در دفتر سوم مثنوی:

آمدیم اینجا که در صدر جهان — گر نبودی جذب آن عاشق نهان
ناشکیبا کی بُدی او از فراق — کی دوان باز آمدی سوی وُثاق
میل معشوقان نهان‌ست و ستیر — میل عاشق با دو صد طبل و نفیر

3. **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَأَنِّي لا ذَنْبَ لِي:** و ستایش خدای راست، که حِلم می‌ورزد با من آن قدر که گویی گناهی نیست مرا. چون سخن از محبّت حقّ تعالی با خود گفت، خواست تا یادآور شود که هرچه هست از لطف آن سری است، چه خلق در ذات خود هیچ جمال و کمالی ندارد. پس، این حلم اوست که باعث من بر اظهار حسن شد، چه او ذنب و عیب مرا به حلم خود با اسماء و صفات خود ستر و غفران فرموده است.

مولانا دفتر چهارم، مثنوی:

صد هزاران حلم دارند این گروه — هر یکی حلمی از آنها صد چو کوه
حلمشان بیدار را ابله کند — زیرک صد چشم را گمره کند
حلمشان همچون شراب خوب نغز — نغز نغزک بر رود بالای مغز
مست را بین زان شراب پرشگفت — همچو فرزین مست کژ رفتن گرفت

گفته شده است "الْحَلِيمُ" شخص با وقار و دارای تعقل است در مقابل سفیه، و حلیم کسی است که شتاب نمی‌کند در عقوبت، بلکه در می‌گذرد از لغزش‌ها و عفو می‌کند گناهان را. و خداوند متعال حلیم مطلق است، چرا که او قادر مطلق و عالم و محیط مطلق است، و هیچ فقر و حاجت و ضعفی در او نیست تا سبب شتاب و عجله در امور او باشد، مهلت دهد عاصیان را تا توبه کنند، و عفو کند جانیان را از روی رحمت و بردباری، و غفران فرماید برای گناهکاران، و بپذیرد توبه آنها را تا آخرین رمق حیاتشان، و برگیرد از آنها عذاب را، در حالی که او قادر است بر عذابشان. و اگر نمی‌بود که محبّ دوست دارد عتاب دوستش را، و نمی‌بود اینکه بین احباب شیرین است عتاب، داخل می‌ساخت آنها را به جنّت بدون حساب. و خدای تعالی می‌فرماید، "وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلى ظَهْرِها مِنْ دَابَّةٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِعِبادِهِ بَصيراً" (35:45 الفاطر) (و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت آن باقی نمی‌گذاشت ولی تا مدّتی معیّن مهلتشان می‌دهد، و چون اجلشان فرا رسد خدا به بندگانش بیناست).

در فرق بین حلیم و صبور گفته شده است که گناهکار در امان نباشد از عقوبت در صفت صبور، چنانچه در أمان است در صفت حلیم. یعنی، از صبور فهمیده می‌شود که او عقاب خواهد کرد در آخرت، به خلاف حلیم.

4. **فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي:** پس، پروردگارم ستوده‌ترین چیز است نزد من و سزاوارترین به ستایشم. پس، حال که پروردگارم مرا دوست می‌دارد، دوستی خالص، بدون هیچ نیازی به من، و حلیم است و ذنب و عیب مرا آشکار نمی‌نماید، او محبوب‌ترین، و ستوده‌ترین است برای من، و شایسته‌ترین موجود برای ستایش. پس، همه زبان شوم، و همه حمد و ثنای او گویم، که جز لطف و مهر از او ندیده‌ام.

حافظ:

ای گلبن جوان بر دولت بخور که من — در سایه تو بلبل باغ جهان شدم
اول ز تحت و فوق وجودم خبر نبود — در مکتب غم تو چنین نکته دان شدم

5. **اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَيْكَ مُشْرَعَةً:** خدایا، به درستی، من راه‌های خواسته‌ها را سوی تو گشوده می‌بینم. بیان حسن و کمال محبوب خود حمد و ثناء و شُکر اوست، و این یکی از آنهاست. خدایا راه‌های رسیدن به همه خواسته‌ها به سوی توست، و همه آنها گشوده بر روی عباد، چه تو کمال مطلق و خیر محض می‌باشی، و اهل کرم و جود، و هیچ بخلی نداری.

6. **وَ مَنَاهِلَ الرَّجَاءِ إِلَيْكَ [لَدَيْكَ] مُتْرَعَةً:** و چشمه‌سارهای امید را نزد تو سرشار [می‌یابم]. "مناهل" جمع "نَاهِل " و شترانی را گویند که نخست به آبشخور روند، و آب خورند. پس، گویی گفته باشد، که چشمه‌سارهای تحقّق هرچه زودتر امید نزد توست، و من جز به پیشگاه تو امیدی ندارم.

ابن عطاء: رجاء آن است که قرین عَمَل باشد، وگرنه، هوس بود.

7. **وَ الاسْتِعَانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ أَمَّلَكَ مُبَاحَةً:** و یاری جستنِ با فضلت را برای آن که آرزمند توست روا [می‌یابم]. یعنی استعانت و یاری جستن از فضلت برای کسی که أمل و آرزوی‌اش به توست روا و مباح است. با این تعبیر تبرّی جست از حول و قوّه و اعمال خود، و امید خود را به هبه و فضل حقّ تعالی بست، نه به کسب و عمل خود.

حافظ:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست — باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است — غرض این است وگرنه دل و جان این همه نیست
منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش — که چو خوش بنگری ای سرو روان این همه نیست
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار — ور نه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
پنج روزی که در این مرحله مهلت داری — خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

8. **وَ أَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ لِلصَّارِخِينَ مَفْتُوحَةً:** و درهای دعای سوی تو را برای فریادکنندگان گشاده [می‌یابم]. "صرخ" بلند فریاد کشیدن، و طلب کمك کردن است. از حسن و کمال تو دیگر آن که ، درهای دعاء و درخواست را به روی همه فریاد زنندگان و یاری جویندگان باز گذاشته‌ای.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است، "الدُّعَاءُ كَهْفُ الْإِجَابَةِ، كَمَا أَنَّ السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ" (دعا غار إجابت است، چنانچه ابرها غار باران می‌باشند)، یعنی، إجابت سوی آن می‌رود، و انتظار می‌رود که در آنجا باشد، چنانچه انتظار باران می‌رود از ابرها.

حافظ:

بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم — هزار صف ز دعاهای مستجاب زده

9. **وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي [لِلرَّاجِينَ] بِمَوْضِعِ إِجَابَةٍ:** و می‌دانم همانا که تو، برای امیدوار، در جایگاه إجابت هستی. امیدوران را از خود ناامید نمی‌گردانی، گویی آماده و منتظر هستی که امیدواری سراغ تو آید و حلقه باب کرم تو را بجنباند.

از امام رضا علیه السّلام روایت شده است که "أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْراً فَخَيْراً وَ إِنْ شَرّاً فَشَرّاً" (به خدا خوش گمان باش، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید: من با گمان بنده مؤمن خود همراهم، اگر خوب است خوب پیش آید و اگر بد است بد پیش آید)

ابو سعید ابو الخیر:

ای خالق ذوالجلال هر جانوری — وی رهرو رهنمای هر بی خبری
بستم کمر امید بر درگه تو — بگشای دری که من ندارم هنری

10. **وَ لِلْمَلْهُوفِينَ [لِلْمَلْهُوفِ] بِمَرْصَدِ إِغَاثَةٍ:** و برای پریشان خاطران، در کمین‌گاهِ فریادرسی. "ملهوف" مظلوم مضطرب و پریشانی است که إستغاثه می‌کند و یاری می‌جوید در برابر ظلمی که به او می‌شود.

در اصول کافی چنین آمده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عِيسَى بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ:

لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع الْوَفَاةُ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ أُوصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي ع حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ بِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ (حضرت امام باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که مرگ [پدرم] علی بن الحسین در رسید مرا به سینه خود چسبانید سپس فرمود: ای فرزند سفارش کنم ترا بآنچه پدرم هنگام مرگش بمن سفارش کرد، و بهمان چیزی که او یاد آور شد که پدرش بآن سفارش کرده بود، ای فرزند مبادا ستم کنی بکسی که یاوری در برابر تو جز خدا نیاید).

11. **وَ أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عِوَضا مِنْ مَنْعِ الْبَاخِلِينَ وَ مَنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأْثِرِينَ:** و [می‌دانم] که همانا در پریشانی خاطری روی سوی جود تو آوردن و در رضایت دادن به قضای تو، عوضی است از منع بخیلان، و سَعتی است از آنچه نگهداشته شده است در دست خود خواهان. "مندوحة" فضا و سرزمین وسیع و بسیار پنهاور باشد، و "**مُسْتَأْثِرِينَ**" از "استیثار" کسانی را گویند که چیزهای نیکو را برای خود بر می‌گزینند، نه برای دیگران، کنایه است از خود خواهی و خودکامگی. پس، حمدی و ثنایی دیگر است برخدای تعالی که همه خیرات و نیکی‌ها را به عبادش هبه می‌فرماید، و هر پریشان خاطری که روی سوی جود او آرد و بداند که او جواد مطلق است، و در نتیجه، رضایت دهد به قضای و حکم الهی در خود و بداند که منع جواد مطلق عین عطاء است، و اگر خیر و سعادت عبدش در چیزی دیگر

می‌بود، به طور حتم، آن را به او هبه می‌فرمود، این روی آوردن و معرفت گشایشی است عظیم و عوض و جایگزینی است نیک به جای آنچه بخیلان و خودکامگان نزد خود نگهداشته‌اند و او را در آن با خود سهیم نمی‌سازند.
در این فراز از دعای کمیل نیز مضمون چند فقره آمده است:
إِلَهِي وَ رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلايَ لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ وَ أَبْكِي لِأَلِيمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ أَمْ لِطُولِ الْبَلاءِ وَ مُدَّتِهِ فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلايَ وَ رَبِّي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي [يَا إِلَهِي] صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي عَفْوُكَ فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلايَ أُقْسِمُ صَادِقا لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقا لَأَضِجَّنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْآمِلِينَ وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِين